

مقدمه

درازاسفرا که ماییم و کوتاها سفرا که ماییم
چندانک می‌رویم نه منزل پدید است و نه پایان.
ابوالحسن خرقانی

پیچیدگی شهر آن است که هم قفس است و هم رهایی. شهر گاهی چنان تنگ می‌شود که راهی به جز فرار از او نیست و گاهی چنان پذیرا که جایی چون آغوش او نه. شهرها پوشیده‌اند از هزار تناقض: چرا دوست‌شان داریم؟ چرا دوست داشتن مان را نمی‌فهمند؟ چرا چنان نیست که درخور عشق مان باشند؟ این همه دل‌بستگی به شهرها از کجای می‌آید؟ چرا روزی محبت‌شان را می‌بینیم و روز دیگری کین و قهرشان را؟ چرا وقتی در شهر آرامیم و زمانی آشفته؟ چرا نه طاقت دوری‌شان را داریم و نه توان تحمل‌شان را؟ چرا هزار خاطره‌مان با شهرهاست و هزار آسیب از شهرها؟ گویا پاسخ این سؤالات در دوری و فاصله است تا در فراق شهر خودمان را پیدا کنیم و شهر را از دور تماشا کنیم؛ تماشایی که بیش از تماشای شهر تماشای خودمان است.

شهرها خودِ فردی و خودِ جمعی ما هستند که گاهی دچار ملال‌اند و گاهی طربناک. ما بهانه‌های زیادی می‌تراشیم برای غم و شادی و انگشت اشاره دائم به سوی کسی یا چیزی می‌گیریم که عامل آن بهانه‌هاست اما به نظر می‌رسد منشأ بی‌آرامی و آرامش، بیش از جهان بیرون در درون ماست. شهره‌ترین بهانه‌ها را در نظر بیاورید: چگونه است که تولد کودکی یا مرگ عزیزی بر همهٔ کسانی که به یک اندازه در آن ماجرا شریک‌اند تأثیر یکسانی ندارد؟ چرا فرزندان پدر یا مادری متوفی و خواهر و برادران نوزادی تازه‌متولد به یک اندازه غمناک یا شادی‌خوار نیستند؟ خودهای مردمان، آن عنصر سازنده‌شان که از چیزهای مختلف سرچشمه می‌گیرد، با هم متفاوت‌اند و این خودها به عاملی ثابت و اکنش‌های گوناگون نشان می‌دهند. شهرها نیز با جنگ و صلح که رایج‌ترین بهانه‌های حزن و سرورشان است تا بهانه‌های دیگری چون اغتشاش و اعتراض یا سال نو و جشن‌های ملی چنین وضعی دارند.

شهرها خودشان را در ما، در رفتارهای جمعی ما، در کردار اجتماعی ما و در حیات روزانهٔ ما متبلور می‌کنند و ما خودمان را به شکل‌های گوناگون پیدا می‌کنیم. از ایام کهن تا کنون از راه‌های شایع خودشناسی دوری از محل سکونت بوده است و اهمیت سفر نیز در پیوندی است که میان مسافر و مبدأ و مقصد سفر حاصل می‌شود. ما عزم سفر می‌کنیم و اولین ره‌توشه‌ای که به دوش می‌کشیم خودمانیم و به شهر و دیاری دیگر می‌رویم که خودمان را به آن عرضه کنیم و در معرضش قرار بگیریم تا تراش بخورد این خود یک‌جان‌نشته. مسافر در بازگشت به شهرش خودِ دیگری سوغات می‌آورد و این از هر آنچه به سوغات برمی‌چیند مهم‌تر است.

بعد از هر سفر مسافر دو مرحله را طی می‌کند: ملال پس از سفر و نشاط پس از ملال. این نشاط پس از سفر، هم با مرور خاطرات و ورق زدن تصاویر سفر حاصل می‌شود و هم در آن خودی که جدید است و

پیش از سفر نبوده است. پیشینیان ما با همهٔ مخاطرات - حتی اگر به قول حضرت حافظ «بیم جان درو درج» بود - سفر می‌کردند و در سفر چیزی فراتر از سیاحت شهر می‌جستند که آن چیز فراتر، بیرون از سفر نبود اما چنان آشکارا هم نبود که چون تحفه‌ای بگیرندش و بازگردند. آنها هم خود فردی‌شان را در سفر می‌کاویدند و هم خودِ جمعی‌شان را در سفر می‌جستند و هرچه دورتر می‌رفتند دستاویزهای عجیب‌تری می‌یافتند. بخشی از جذابیت سفر به شهرهای دور، از جستن همین سوغات غریب خودشناسانه می‌آید و بیهوده نبود تحمل آن همه رنج سفر در روزگاری که سفر آسان نبود. سفرنامه‌ها کارنامهٔ خود کاوی‌هاست و ما گرچه بی‌نیاز از سفر نیستیم، می‌توانیم نگاهی به کارنامهٔ مکتوب نیاکان بیندازیم تا خودِ جمعی و فردی‌مان را محک بزیم، مقایسه کنیم، بسنجیم و امروزی‌اش کنیم. آنچه از شهرهایی چون پاریس، استانبول، لندن، سن پترزبورگ و بمبئی در دست داریم خودنگارهٔ فردی و جمعی پدران ماست و ما همچنان می‌توانیم خودِ جمعی و فردی‌مان را در آن بیابیم و توأمان سرچشمه‌ای بدانیم‌شان از میراث سرمشق‌های اجدادی. مجموعهٔ «تماشای شهر» - به امید آنکه چراغی باشد برای خود کاوی جمعی و فردی خوانندگان - کارنامهٔ خودجوئی تنی چند از گذشتگان نه چندان دور و نه چندان نزدیک است.

در ارائهٔ کارنامهٔ خودشناسانهٔ مسافران دورهٔ قاجار کوشیده‌ام بیش از اهتمام به دغدغه‌های صلب و سخت مورخان و پژوهشگران، به روایتی برسم که خواندندش برای مخاطب شیرین و خیال‌انگیز باشد. در کتابی که در دست دارید عادت امروزی خواننده در رسم الخط و علائم ویرایشی مراعات شده و همچنین شرح برخی کلمات و جملات مشکل در پایان کتاب افزوده شده است که به هیچ عنوان مدعی ارائهٔ تمام معانی کلمه نیست. در حالی که در سال‌های پایانی قرن سیزدهم شمسی بر سر ضبط نام‌ها و اعلام اجنبی به فارسی اختلاف نظر وجود دارد، پافشاری بر ضبط

کهن اعلام عبث بود؛ بنابر ضرورت، همهٔ اعلام براساس ضبط شایع امروزی تغییر یافته است. معتقدم بخشی از ساختار زبان که با صحیح و غلط می‌شناسیم از وضعیت عمومی جامعه ناشی می‌شود و همین دیدگاه باعث شد پا از این فراتر نگذارم و غلط‌ها و خطاهای نگارشی و فنی را به شکل و سیاق سابق حفظ کنم.

آنچه در دست دارید شکل نمی‌گرفت مگر با لطف و حمایت پژوهشگران نشر اطراف و سرکار خانم نفیسه مرشدزاده— بی‌پایان سپاس ایشان را.

علی اکبر شیروانی

زمستان ۱۳۹۶



این رشوه بی انصاف

سید محمد حسین

ورود به بمبئی: اردیبهشت ۱۳۰۱ شمسی

آدمم در وسط کشتی ماشین و کارخانه را دیدم. در واقع عقل حیران است که چه ترتیب این ماشین را وصل بهم نموده و چه قدر آلت چرخ و غیره دارد — العظمة لله، این جنس آدمی زاد قابل چه قدر ترقیات می باشد. ولی امروز اهل کشتی فی الجمله منقلب اند یعنی از دیروز مغرب که از کوه کوچک برق دار که رد شدیم و واصل به دریای هند شدیم که خلیج فارس و عمان الی آن کوه تمام شد که متعلق به دولت ایران است و کم کم کشتی در حرکت می باشد ولی امروز عصر انقلاب بیشتر شد — حتی بعضی از اهل کشتی منقلب اند به طوری که قی عارض شد و بنده هم منقلب شدم ولی قی ننمودم. باری شب را بعد از غذا خوابیدیم، صبح یوم چهارشنبه از خواب برخاستیم، بعد از صرف چایی رفتیم گردش نمودیم. امروز چیزی رؤیت نشد که باعث بر نوشتن بشود فقط بعضی از ماهی های ریزه دیده شد که از آب بیرون می آمدند مثل گنجشک از روی آب پرواز می نمودند، مقداری بعد

دو مرتبه به میان آب فرو می‌رفتند. باری بعد از صرف ناهار و چایی و خواب بعد از ظهر و بعد از غذای شب خوابیدیم ولی امروز کشتی حرکت زیادی ندارد. صبح یوم پنج‌شنبه از خواب برخاستم بعد از صرف چایی قدری در میان کشتی گردش کردیم، بعد از صرف غذا و ناهار خوابیدیم. بعد از خواب رفتیم گردش و کشتی از بعد ظهر قدری در سرعت خودش سست شد و از قرار تحقیق که به بمبئی نزدیک شدیم و می‌خواهند که فردا اول صبح وارد بمبئی شویم، نصف شب وارد نشویم. باری شب را بعد از غذا خوابیدیم.

دو ساعت به آفتاب مانده از خواب برخاستیم، بعد از صرف چایی رسیدیم به نزدیک بمبئی و از دور بمبئی چراغ‌هایش پیدا شد که در کنار دریا نمایان شد ولی در سه نقطه از اطراف بمبئی چراغ برق می‌درخشید و موقوف می‌شد، مجدداً درخشندگی می‌نمود— مثل نزدیک مسقط و اول دریای هند که از برای راه نمودن جهازات* بود که راه را اشتباه نکنند و مطابق اسکله که لب دریا و لنگرگاه است بروند. باری جهازات زیادی از دو فرسنگ مانده به بمبئی لنگر انداخته بودند و کشتی‌ها همین قدر که هوا روشن شد لنگر انداخت. کشتی ما تقریباً نیم فرسنگ به اسکله مانده ولی منظره بسیار خوبی از میان کشتی داشتیم. اطراف ما تمام جهازات لنگر انداخته و چراغ‌های آنها روشن بود و چراغ‌های خود بمبئی — یعنی خیابان‌ها — تمام چراغ برق به ترتیب روشن بود. باری تقریباً سه ساعتی در آن نقطه ایستادیم که جهازاتی که قبل از ما آمده بودند به نوبه داخل شوند تا این که نوبت به ما برسد و در آن توقف ما دو — سه کشتی کوچکی آمد و وصل به کشتی ما نگه داشتند و چند نفر داخل کشتی ما شدند و یکی از آنها کسی بود که آمد تمام تذکره‌های مسافری کشتی را دید و مهر چایی نمود رفت.

* شرح برخی از کلمات و جملات مشکل در پایان کتاب است.

غرض بعد از سه ساعت توقف کشتی ما راه افتاد رفت به جلوی اسکله لنگر انداخت و ما را پایین آوردند. توسط حمال، احمال و ائقال خودمان را بردیم به امر انگریزی‌ها به گمرک‌خانه، تمام مسافرین هم آمدند. یک نفر انگریزی آمد و گفت که بارها را تمام باز نمایید باید گمرک شود. باری به راهنمایی یک سیدی از اهل هندوستان که در کشتی ما بود چند روپیه به عنوان رشوه به او دادیم او اجازه رفتن به ما داد— نه فقط ما این کار را نمودیم بلکه اغلب مسافرین همین طور نمودند. این رشوه بی‌انصاف معلوم است در تمام کره، جاری است و نفوذ او در همه ربع مسکون از سلاطین مقتدر دنیا بیشتر است. باری بیرون آمدیم، یک نفر که اصلاً ایرانی بود و در کشتی به اتفاق ما بود ولی حالیه ساکن هندوستان است او آمد، همراهی به ما نمود، دو درشکه از برای ما گرفت و به سورچی گفت آقایان را ببر به فلان نقطه. احمال و ائقال را حمل به درشکه‌ها نمودیم، سوار شدیم.

در میان شهر در یک مسافرخانه پیاده شدیم، رفتیم اتاقی گرفتیم قدری راحت شدیم و نهار صرف نمودیم. بعد از ظهر رفتیم — به اتفاق یک سیدی از اهل نجف که آقا سیدصاحب نام دارد و دو نفر هم رفیق و نوکر دارد و در میان کشتی با هم دوست شدیم و عازم مکه است — رفتیم به حمام که مختص به اهل شیعه است، لباس خودمان را عوض نمودیم، بیرون آمدیم.

عصر رفتیم گردش، شب آمدیم منزل دیدیم صاحب منزل ما سفره می‌دهد ولی به هندوستانی‌های مسلمان نه به شخص خارج. معلوم شد که این شخص صاحب این مسافرخانه پدرش حاجی دیوجی نام، شخص شیعه بوده و این مسافرخانه را وقف نموده بر زوار شیعه و موقوفاتی دارد و از اول ماه رمضان سفره می‌دهد و آدم خوبی است. این پسر حاجی دیوجی ولی پیرمرد است و آیندگان و

خوردندگان سفره او تمام شیعه هستند. بعد از رفتن مردم چند نفری آمدند نشستند و خودش هم نشست مقابله قرآن نمودند و خودش قرآن خوبی می خواند.

صبح از خواب برخاستیم، بعد از صرف چایی الی ظهر منزل ماندم، بعد از ظهر رفتیم بیرون قدری گردش نمودم. اولاً این شهر - از قرار تقریر یکی از اهل هندوستان - سه فرسخ طول این شهر است و یک فرسخ عرض این شهر است و از قرار تقریر یک نفر دیگر هم دوازده فرسنگ دور این شهر است. باری بسیار بزرگ است و اول بندر است در هندوستان ولی بزرگ تر از این شهر و آبادتر شهر دیگر هست مثل کلکته و غیره و همه طور ملت و مذهب در این شهر هست - از مسلمان شیعه و سنی و آب پرست و آفتاب پرست و آتش پرست و گاو و گوساله پرست و غیره و اغلب بل اکثر اهالی به واسطه بدی آب و هوا سیاه چهره و سبز چهره و کوچک و بد ترکیب هستند - از زنانه و مردانه - و بدبو می باشند. یک بوی عفونتی از اغلب اهالی که در وقتی که عرق می نمایند به مشام می رسد و خود شهر هم بدبو و متعفن است یا به واسطه کثرت کارخانجات و یا اصلاً طبیعی هوا می باشد و در این چند روز توقف ما در بمبئی سرم متصل دوران دارد گویا به واسطه بوی متعفن این شهر است و شاید به واسطه علت بد دیگر هم باشد.

متمول در این شهر زیاد است ولی تمام مایه تجارت است و یا از کمپانی امتیازات و غیره و مستغلات ولی ملک زراعت و ملک خود شهر که زمین باشد راجع به دولت است و در شهر هر کس هر مقدار زمین لازم داشته باشد از دولت باید اجاره نماید بعد بناء نماید به طور دلخواه و همه ساله مال الاجاره زمین را به دولت بپردازد و در این شهر خانه به مثل ایران دارای محوطه و باغچه و اتاق نیست بلکه منزل خانه و خانه های این شهر همان دکاکین و مغازه هایی است که در خیابان ها

و در کوچه‌ها بنا نموده‌اند— فوق آنها را از سه مرتبه الی پنج مرتبه اغلب بناها و الی هفت مرتبه بعض بناها ساخته و منزل و خانه‌هاشان می‌باشد که در تحت، مغازه و فوقانی تمام منزل سکنا است و بعض از هندوها منزل ندارند و شب‌ها در میان کوچه‌ها و کنار خیابان‌ها زندگی می‌نمایند و آنهایی هم که منزل دارند از ادنا مراتب ناس به واسطه گرمی، شب را در کنار خیابان‌ها و کوچه‌ها می‌خوانند ولی خیلی وحشیانه زن و مرد نزد یکدیگر وصل هم می‌خوانند— نمی‌دانم علت چه چیز است که دولت انگلیس در صدد تربیت این جماعت بر نمی‌آید و تأسیس مدارس بزرگ نمی‌کنند، گویا می‌ترسد که متمدن شوند استقلال بخواهند و آن منفعت کثیری که از این جماعت می‌نماید سکنه وارد بیاید و در این شهر فقط دو مدرسه می‌باشد آن هم متعلق به ایرانیان است که به لسان اهل هند مغول می‌گویند به عجم‌ها و شاید مدارس هم داشته باشند ولی بنده ندیدم و نفهمیدم— اگر باشد مدرسه‌ای نیست که ترتیب تمدن را تعلیم نمایند.

در این شهر شانزده هزار ایرانی هست ولی سنی از شیعه بیشتر است و شیعه‌های این شهر دو مسجد دارند و دو حمام ولی سنی‌ها بیشتر دارند و بت‌خانه‌های زیادی در اغلب کنار خیابان‌ها می‌باشد که مجسمه‌هایی از انسان و گاو ساخته‌اند و صبح که می‌شود بت پرست‌ها عبادت می‌نمایند و خادم، یک نشانه قرمزی که گویا جوهر است به پیشانی این جماعت می‌زند که معلوم است، بعد جزئی وجهی به آن خادم بت‌خانه می‌دهند و اغلب عمارات و مغازه‌های این شهر از سه مرتبه است الی پنج و شش مرتبه، قلیلی هم هفت مرتبه دارد و در خیابان‌های بزرگ، تمام دو خط واگن است— یکی به جهت آینده و یکی رونده و از قرار تقریر خود اهالی ده هزار اتومبیل کرایه‌ای میان شهر دارد ولی درشکه کرایه متجاوز از ده هزار است و تعداد واگن‌ها را نفهمیدم، گویا متجاوز از هزار باشد و به قوه راه می‌رود که

توسط سیمی است که در بالا کشیده شده و یک آهن بلندی در بالای واگن متصل است به سیم که آن سیم به قوه می کشد و هر واگنی دو اتاق متصل به یکدیگر است و گویا متجاوز از یک صد نفر هر واگنی حرکت می دهد و از کثرت جمعیت در این شهر بمبئی در خیابان هایی که خط واگن است عابرین سبیل به زحمت عبور می نمایند و بازار مخصوص مثل ترتیب بازارهای ایران و عربستان ندارد بلکه در طرفین تمام خیابان ها مغازه و دکاکین است و گندم کار و برنج کار در اطراف این شهر است و معلوم است که برسات دریا به واسطه برنج کاری است که در تابستان در اطراف دریاها می شود به خصوص دریای هند و خداوند قادر متعال باران را در تابستان می فرستد که محصول برنج هم عمل آمده، این است که در باد و باران، دریا تلاطم و انقلاب دارد. خط شمندفر هم از بمبئی متصل به تمام هندوستان است که همه جا سیر می کند و گویا متجاوز از ده هزار این شهر دو چرخه بارکش دارد که به توسط دو گاو یا یک گاو نر بار حمل می کنند در میان شهر و دو چرخه های کوچک باری هم هست که دو نفر آدم یا یک نفر حرکت می دهند و اغلب اهالی این شهر مزدور هستند - از زنانه و مردانه - از قبیل حمالی و عمله جات کارخانجات و غیره و غیره ولی خود شهر خیلی کثیف است. فقط در میان خیابان ها که از جانب دولت تنظیف می شود و عصرها و صبح ها توسط تلمبه آب پاشی می شود و عمارات بسیار عالی دارد که در ایران هیچ دیده نشده الا در طهران که اندکی به مثل عمارات دیده شده و تازه در بعضی بلاد های ایران که بناء جدیداً می نمایند اندکی به مثل این عمارات می باشد ولی خیلی کم و تمام عبورگاه این شهر چنان است مگر اندکی کوچه های بزرگی دارد که آنها هم در واقع خیابان است و در بعضی از کنارهای خیابان ها اشجار می باشد که از قبیل مرکبات و غیره و نارگیل و خرما و اشجار دیگر است ولی افسوس که شهر به این بزرگی آب جاری ندارد و آب

خوراکی شیرین از دو نقطه وارد شهر نموده‌اند— یک نقطه از بیست فرسنگ توسط ناسوز داخل شهر نموده و نقطهٔ دیگر چند فرسنگی بیشتر نیست که توسط لوله‌های آهن و شیرهای زیاد در هر خانه جاری می‌شود و خود شهر وصل به دریا می‌باشد و دولت انگلیس عایدی بسیاری از این شهر می‌برد— یعنی از تمام هندوستان— روح دولت انگلیس بسته به هندوستان است، روح اهالی هندوستان را در واقع گرفته است و خودش را صاحب روح نموده و مملکت پرمفعتی است از همه حیث و همهٔ ادیان در این مملکت آزاد است و هر ملتی شاعر ملی خود را آشکار نموده، به طریقهٔ خود حرکت می‌کند ولی از برای مسلمین خیلی سخت است در این سرزمین از حیث معاشرت با کفار— یعنی مسلمان متقی.

در شب بیست و سوم رمضان در پشت منزل کثرت جمعیتی دیده شد که لهو و لعب می‌نمودند، رفتیم به مناظرهٔ آنجا دیدیم جائی را زینت نموده‌اند و چراغ‌های برق آویخته‌اند و چند نفری نشسته‌اند و ساز و طرب می‌نوازند ولی آلات لهو و لعب آنها نه به مثل آلات لهو و لعب ایران بود و جمعیت کثیری از هندوان در روی نیمکت و صندلی نشسته‌اند و ایستاده‌اند و شخصی یک قهوه سینی در دست دارد و چیزی در میان آن سینی شعله می‌کشد و آن شخص در مقابل مردم می‌رود یا از دودهٔ آن شعله— و یا چیز دیگری است به مثل دوده— از میان سینی برمی‌دارد و به پیشانی مردم می‌کشد و مردم هم از او برمی‌دارند به پیشانی او می‌مالند و در هر محله امشب این بساط است— یعنی هندوان و از یک نفر ایرانی که سالهاست متوقف در بمبئی است تحقیق نمودم اظهار نمود که امشب شب عید بزرگ این ملت است به مثل شب عید نوروز ایرانی‌ها که در سالی یک شب چنین جشنی دارند. بعد از ساعتی ازدحام جمعیت آن معرکه متوجه یک جای دیگر شدند که روبه‌روی آن مجلس بود، شخصی در بالای

سکویی ایستاده بود چیزی به مثل نقل‌های خیلی ریزه به مردم می‌داد، مردم می‌گرفتند و می‌خوردند.

ایضاً در فردای آن روز در میان خیابان صدای سازی شنیده شد، بعد از ساعتی دیدم جمعیت کثیری می‌آیند و یک زنی پیشاپیش همه می‌آمد ولی زینت نموده‌اند و خود را حرکت می‌دهد به طور غریبی و چند زن دیگر هم در دنبال او چیزی از چوب به مثل قفس در دست دارند، در میان آنها چیزی می‌سوزد، بعد زنان زیادی از دنبال آنها می‌آیند. بعد از تحقیق معلوم شد که این زنی که در جلوی همه است عاشق شده و مجنون شده است، او را می‌برند به این نحو در بت‌خانه نزد بت خودشان که عاقل شود— خیلی ترتیب مضحکی بود و ایضاً در این چند روز توقف ما در بمبئی همه روزه جشن و سرور یکی از اهل مذاهب بود، سیاحت‌های غریبی داشت. من جمله عروس‌های چندی دیده شد که عروس را با داماد— روز و بعضی را شب— در میان درشکه یا کالسکه یا اتومبیل نشانیده و در جلو و عقب درشکه‌های زیادی از کسان داماد و عروس نشسته و یک دسته موزیکچی در جلو مشغول زدن موزیک بودند و اگر در شب بود چراغ‌های گاز که چهار شاخه— پنج شاخه— ده شاخه سدر جلو عقب درشکه‌ها می‌کشیدند و یک عروسی دیده شد که خیلی مضحک بود— علاوه بر زینت نمودن خود عروس داماد را هم زینت نموده و گل زده بودند، در میان شهر شب و روز گردش می‌نمودند.

باری گاوهای مادهٔ زیادی در میان شهر مطلق‌العنان نموده‌اند و خیلی محترمند و بسیار فربه شده‌اند چون هر جا برود و هر چه بخورد آن قدرها جلوگیری نمی‌نمایند و اشخاص گاوپرست که عبور می‌نمایند دست را به پشت گاو یا سر گاو یا مقعد گاو کشیده، به سر و روی خود می‌مالند. عجیب‌تر آن که نقل نمودند ولی بنده ندیدم که دست زیر ماتحت گاو ماده گرفته در وقت شاشیدن گاو و بعد بول گاو را به

سر و روی می‌مالند و از این عمل شنیع تقرب به خدای خودشان که گاو باشد می‌جویند— باری داستانی است که ممکن نیست انسان با یک ماه — دو ماه توقف در این شهر ملتفت بشود و در میان بعضی خیابان‌های مفصل بزرگ بت‌خانه‌های زیادی می‌باشد و یک بت‌خانه بزرگی و قشنگی دیده شد که هنوز ناتمام بود و مشغول ساختن بودند— از قرار تقریر یک نفر، دو سال است که مشغولند به ساختن این بت‌خانه و هنوز تمام نشده و یک چراغانی دیده شد که در دو نقطه شب چراغان نموده بودند، تمام چراغ‌های آنجا چراغ برق بود و هر نقطه متجاوز از دو هزار چراغ زده بودند خیلی قشنگ— از چراغانی‌های ایران به درجات بهتر و در وسط شهر جائی است که او را افیظ می‌گویند و عمارات بسیار عالی ساخته بودند هفت مرتبه و هشت مرتبه که در واقع هر دستگاه، عماراتی متجاوز از ده کروور یا پانزده کروور تومان ایرانی خرج شده بود، یک پست‌خانه‌ای دولت ساخته است که در چندین سال قبل — از قرار تقریر یک نفر اهل اطلاع — بیست و چهار لک روپیه خرج نموده است— در صورتی که از این عمارت مفصل‌تر و بزرگ‌تر و قشنگ‌تر در عمارات دولتی و ملتی در بمبئی بسیار است و از این قیاس باید کرد عمارات عالی و بزرگ را که چه قدر خرج نموده‌اند.

میدانی دیده شد خیلی بزرگ و اشجار زیادی و گلکاری در وسط به باغچه‌های مختلف نموده بودند و اطراف تمام عمارات عالی و بزرگ ساخته بودند و در وسط، در چند نقطه سایبانی ساخته بودند از جهت اشخاصی که می‌خواهند واگن سوار شوند و صبر نمایند تا واگن هر نقطه که می‌خواهند برسد بسیار قشنگ و تمام خیابان‌های پایین این میدان که دیده شد خیلی قشنگ‌تر و نظیف‌تر از خیابان‌های بالای شهر و تمام را قیر ریخته بودند و باز هم مشغول بودند و این منازل عالی و خیابان‌های بزرگ خوب، مسکن خود انگلیسی‌ها است

و در بالای شهر باغ وحشی است که به لفظ هندی‌ها باقرانیه باغ می‌گویند. بسیار باغ بزرگ و باغ عالی می‌باشد و از همه نوع گلکاری و گلخانه و اشجار جنگلی و حزیره و درختان میوه مثمره و غیر مثمره در آن باغ موجود است و عجایب باغی است ولی افسوس که آب جاری و حوض‌هایی که لیاقت این باغ‌ها را دارد نیست. هر چند خیابانی یک شیر آبی است گذارده‌اند که از جهت خوراکی خودشان و آب‌پاشی به باغچه‌های گلکار و اشجاری دیدم که هیچ ندیده بودم — خیلی غریب بود و عمارات عالی در چند نقطه این باغ بنا نموده‌اند و در وقت ورود به باغ از درگاه معینی ورود می‌نمایند و در وقت خروج از در معینی که وصل بهم است و در اول باغ — جنب درب باغ — یک عمارت خیلی عالی چند مرتبه دیدم و در میان آن عمارت مجسمه‌های غریبی گذارده‌اند در میان شیشه‌لوق‌های مخصوص از مجسمه‌های حیوانات و طیور و جبال و سایر از مجسمه‌های دیگر — در واقع خیلی شبیه مجسمه است. مجسمه‌های حیوانات بعضی را از پوست حیوانات که میان او را پر نمودند و بعضی را از سنگ و غیره ساخته‌اند و بعضی انتیقه‌های عجیبی در میان شیشه‌لوق‌ها گذارده‌اند — در واقع صنعت‌های غریبی است و در میان باغ از انواع جانورهای وحشی و اهلی و انواع طیورهای اهلی و وحشی و جزایری و برّی و بحری که در میان قفس‌های آهن بزرگی که در میان باغ به فاصله قرار داده‌اند. من جمله در میان قفسی از آهن که به طور محوطه قرار داده‌اند فیلی دیده شد که یک دست و یک پای او را زنجیر نموده بودند و علف نزد او ریخته بودند که با خرطوم خود علف‌ها را جمع نموده در دهن خود می‌نهد و می‌خورد ولی به زحمت — بسیار عجیب بود، قدرت خداوند خود را مشاهده نمودیم که این حیوان با این عظمت جثه را مطیع یک نفر آدم ضعیف نموده که مستخدم او یک نفر هندی صغیرالجثه بود و چنان از آن آدم می‌ترسید که به طوری که آمد از جهت او علف ریخت

و با چوبی به او زد، آن حیوان خود را به عقب کشید و خود را جمع نمود که آثار ترس از آن حیوان معلوم بود.

من جمله شیرری دیده شد که در میان یک قفس کوچکی گذارده بودند که به اندازه خود همان شیر بود. در واقع مهابت سلطنتی از ناحیه او پیدا بود و چند جای دیگر هم در میان، اتاق متعدد و شیرهای متعدد دیده شد انواع - اقسام. باری حیوانات زیاد انواع آنها که هر حیوانی بر چند نوع است از نوع شیر و گرگ‌های متعدد و خرس‌های متعدد و پلنگ‌های متعدد ولی هر یک پلنگی در میان یک اتاقی و حیوان تیراندازی که سر او به مثل سر موش بود و سایر از بدن او تیرهای منقشی بود به اندازه یک قلم و نوعی از راسو که حیوانی است سیاه به مثل شغال ولی فی‌الجمله درشت‌تر و از انواع آهو و گاو کوهی و بز کوهی و مارال و گوزن و گاو اهلی و شتر اهلی و دو عدد حیوانی دیده شد شبیه به قاطر ولی قاطر نبود - به مثل یک پلنگ منقش ولی نقش‌های او نه به مثل گل‌گل بلکه مستطیل و دو رأس گوره‌خر ولی رنگ آنها سفید و زرد خیلی کم‌رنگ و یکی نر و یکی ماده و سه عدد سگ آبی دیده شد که در میان حوض آبی که با یکدیگر شنو می‌نمودند در آب به قدر سگ‌های کوچک ولی هیچ چیز آنها به مثل سگ‌های اهلی نبود و بوزینه‌های زیادی در قفس‌های متعدد و اتاق‌های زیاد ریخته بودند - انواع بوزینه‌ها، تقریباً هشت - ده نوع بوزینه درشت و ریزه ولی طعمه‌هایی که به حیوان‌های درنده می‌دادند از سوراخ‌های پنجره‌های آن که مشبک بود گوشت‌ها را قطعه قطعه نموده در سوراخ‌ها می‌ریختند نزد آنها و در وقت نظافت منزل‌های آنها خصوص شیرها و ببرها اتاق دیگری وصل به اتاق آنها بود که آنها را به توسط دری که در آن پنجره بود باز می‌کردند و طعمه می‌گذارند، آن حیوان از آن اتاق می‌آمد در آنجا بعد در را می‌بستند می‌آمدند آن اتاق را تمیز می‌نمودند. باری انواع طیور هر کدام در اتاق‌هایی که روی او را تور کشیده

بودند ریخته بودند— انواع مرغ آبی و لک‌لک و کبوتر و طوطی و قمری و گنجشک و سار و یک نوع مرغ بزرگی بود که سه مقابل لک‌لک از حیث پاها و گردن و اندام و خیلی قشنگ منظره داشت و طاووس و کبک و انواع آنها در اتاق‌های معین موجود بود و شترمرغ‌های متعددی دیده شد که در واقع انسان حیرت می‌نمود از ترکیب و جثه و خلقت آنها— در واقع کلیه این باغ تماشایی و دیدنی است و هرکدام از این اتاق‌های حیوانات — از وحوش و طیور — خدمتکار معین دارد و در وقت غذا آنها را غذا می‌دهد ولی این باغ نه جامع تمام حیواناتِ وحوش و طیور است بلکه خیلی از وحوش و طیور را دارا نیست ولیکن در کلکته باغ وحشی است از قرار تقریر هندی‌ها که از این باغ بمبئی بهتر است.

باری در این توقف بمبئی سیاحت‌های قشنگی شد از همه حیث ولی افسوس که شهر به این بزرگی و خوبی به قدری کثیف و متعفن است و بدی هوای او به درجه‌ای است که اشخاصِ انگریزی‌ها و اشخاص متمولین این شهر عصرها که می‌شود تمام پراکنده می‌شوند به اطراف — به ییلاقات و یا کوه‌هایی که در نزدیکی شهر و در میان دریا است و عمارات قشنگی ساخته‌اند — و به آنجا می‌روند و مسافرینی که در این فصل ورود به این شهر می‌نمایند اغلب آنها ناخوش می‌شوند. در این مسافرخانه که ما هستیم که اغلب مسافرین او ایرانی هستند بعضی ناخوش هستند و هنوز مشغول دوا خوردن می‌باشند و چند روزی است که آقای داداش با متعلقه ایشان ناخوش شدند و قادر بر رفتن نزد حکیم نیستند و حکیم منزل می‌آید و مشغول مداوای ایشان هستیم — خداوند خودش صحت مرحمت فرماید — و اشخاصی هم که سلامت می‌باشند در واقع سلامت حقیقی نیستند. غرض، از قرار تقریر اهالی اغلب ناخوشی سخت اینجا مرض طاعون است که گویا الان هم در بعضی از نقاط تشریف دارد و این هوا همین طور کثیف است

تا الی اول تابستان که باران می‌آید که این سه ماه تابستان را قدری هوا بهتر می‌شود. باری بعضی از روزها که می‌روم گردش، سیاحتِ مخصوص از ترتیب خود اهالی می‌شود— از عروسی آنها و عزای آنها. من جمله در جلوی منزل ما عروسی بود که داماد را با عروس — هر دو را — زینت نموده و هندوها هر دو را دوش گرفته و موزیک مخصوص خودشان را در جلوی آنها می‌زدند و شخصی در جلوی آنها شمشیری در دست گرفته، متصل حرکت می‌داد و به دور سر خود می‌گردانید و شخصی دیگر دو سیم در دست گرفته و سر آنها را مشعل نموده، آتش زده بودند و به دور سر خود می‌گردانید.

از عجایبات بمبئی با وجود این کثافت هوا و کثافت خود اهالی کک و پشه و شپش ندارد. عجیب‌تر آن که یک مرغی حمله به یک سگی نمود و سگ فرار نمود. باری در چند نقطه از میان شهر شمندفر عبور می‌نماید و در چند نقطه پلی بسته‌اند و از زیر خیابان عبور می‌نماید. در دور شهر همه جا خط شمندفر سیر می‌نماید— از جهت خود مسافرت اهالی از بالای شهر به پایین شهر و هم از جهت سایر بلاد. باری از جهت بلیط کشتی اولاً ما را بردند به مسافرخانه دیگری، سه آبله به هر کسی در بازوی چپ او کوبیدند، نوشته دادند— آن نوشته را دلال برد و بلیط کشتی آورد و یوم ششم شهر شوال احمال و ائقال را خر نمودند، بردیم به کشتی که ان‌شاءالله یوم یک‌شنبه برویم در کشتی از جهت حرکت به جده ولی هوا دو — سه روزی است به واسطه آمدن باران قدری تفاوت نموده، بهتر شده است که از قرار معلوم بیست روز به تابستان مانده، موقع باران آمدن هندوستان است و موقع برسات دریا می‌باشد ولی الحمدلله حال آقای داداش و متعلقه ایشان فی‌الجمله بهبودی حاصل گشته و خودم هم مبتلا به پیچ معده شده‌ام به واسطه کثرت خوردن سکنجبین و آب یخ ولی حکیم دوا داده است— ان‌شاءالله امید است بهبودی حاصل شود.

در سابق و چند صفحه قبل نوشته‌ام که شماره اتومبیل این شهر به ده هزار می‌رسد - یعنی از قرار تقریر اهالی - ولیکن خودم یک اتومبیل نمره بیست و چهار هزار و چهارصد و چهل و هشت خواندم، نمی‌دانم مطلب چه چیز است - نمره اتومبیل شهری است یا این که نمره دیگری است؟ یعنی از بزرگی و کثرت جمعیت این شهر مستبعد نیست که این مقادارها اتومبیل داشته باشد. غرض یوم یک‌شنبه صبح رفتیم که حرکت نماییم طرف کشتی، پلیس‌ها جلوی مسافرخانه مانع شدند و چون سه روز به حرکت مانده به واسطه ناخوشی آقای داداش و گرمی منزل از مسافرخانه اولی نقل مکان کردیم به مسافرخانه معروف به واری بندر که به بندرگاه کشتی نزدیک‌تر بود و یک نفر از اهل سنت ساخته است و خیلی قشنگ و بزرگ است و دو نفر پلیس همیشه در جلوی درب مسافرخانه قراول ایستاده‌اند و همه چیز این مسافرخانه تحت قاعده می‌باشد.

باری بعد از ساعتی اجازه خروج از مسافرخانه دادند، رفتیم به اتفاق رفقا در بین خیابانی که در اول بندر واقع است ما را نگه داشتند. در کنار خیابان چند اتاقی از آهن ساخته بودند تقریباً دو ساعتی معطل شدیم. بعد از دو ساعت حکیم آمد زنانه را بردند در اتاق دیگری و حکیم زن رؤیت نماید و ما را هم بردند به میان اتاق بزرگی به صف نظام نگه داشتند. بعد از اندکی شخصی آمد ما را شماره نمود، بعد از او شخصی آمد اظهار نمود که لباس‌های خودتان را از روی شکم‌های خود رد نمایید و شکم‌هاتان را برهنه نمایید - گمان نمودیم که می‌خواهند شکم‌های ما را بدرند، باری چاره نداشتیم جز اطاعت کردن. بعد شخصی آمد و گفت که بلیت کشتی را در دست گرفته، نزدیک شکم‌های خود بدارید، تمام اطاعت نمودند - گویا روز قیامت هم همین شکل است. باری با شکم‌های برهنه و نامه اعمال در دست گرفته، در هوای اطاق حبس شده و گرم شده و عرق‌ریزان ایستادیم.

بعد از مدتی حکیم آمد در چهره هر کسی نگاه می کرد و دست به روی قلب او می گذاشت می گذشت. باری سه نفر خیلی معصیت کار بودند گرفتند از میان صف های نظام بردند، بعد از تحقیقات زیاد دو نفر را رها نمودند و یک نفر را به واسطه ناخوشی که داشت اجازه حرکت ندادند. بعد یک نفر دیگر آمد و یک باسمه جوهری به روی بلیط کشتی و پشت دست هر کسی زد، اجازه خروج دادند.

بعد مردم ازدحام نموده، از درب اطاق خارج شدند. هر کسی بی اختیار به سمت بندرگاه کشتی می رود، ما هم رفتیم در بندرگاهی که کشتی ما ایستاده بود رسیدیم. بعد از اندکی چند نفر پلیس آمدند و خیلی به تشدد تمام حجاج را بردند به میان اتاقی و درب را بستند و جلوی درب ایستادند. به قدری هوای اطاق گرم شد که قلب ها مضطرب شد. بعد از ساعتی اجازه خروج دادند و مردم ازدحام نمودند به طوری که تصور نمی شد. هر چه نمودند پلیس ها که شاید به آهستگی مردم خارج شوند امکان نپذیرفت و چون عده ای از حجاج اعراب بحرین بودند - آنها بسیار شلوغ می نمودند - ناچاراً پلیس ها با چوب و شلاق مردم را عقب زدند. بعد از اندکی باز اجازه خروج دادند باز ازدحام زیاد شد، مجدد مانع شدند و جلوی درب را پلیس ها گرفتند. بعد از اندکی باز اجازه خروج دادند باز ازدحام نمودند، باز مانع شدند ولی در هر ازدحامی یک عده از نفوس مردم خارج می شدند. باری به زحمت هر چه تمام تر بیرون آمدیم و از میان اتاق و به سمت نردبانی که از کشتی به خشکی گذارده بودند حرکت نمودیم، در آنجا هم اعراب ازدحام نمودند باز پلیس ها به ضرب چوب دور نمودند. غرض، به زحمت بسیار در کشتی سوار شدیم و رفتیم در جایی که دیروز تهیه نموده بودیم نشستیم ولی بسیار هوا گرم بود و تقریباً چهار ساعت به غروب مانده، حرکت نمودیم ○